

بسم الله الرحمن الرحيم^۱

کلام در بررسی نظریه **محقق خوئی** بود که فرمودند منصب قضا برای مجتهد متجزی جعل نشده است. یک بیانسان را که جلسه قبل عرض کردیم این بود که مشهوره **ابی خدیجه** مربوط به قاضی تحکیم است و نه قاضی منصوب، این بیان را اشاره کردیم و گفتیم ادله ایشان وافی به مقصود نیست.

بیان دومی دارند **محقق خوئی** در **مصباح الاصول** ج ۳ ص ۴۳۷ و **التنقیح فی شرح العروه** ص ۲۳۲، آن بیان این است که می‌فرمایند بر فرض اینکه مشهوره **ابی خدیجه** دلالت کند، بر جعل منصب قضا و به عبارت دیگر مربوط به قاضی تحکیم نباشد با این وجود مشهوره **ابی خدیجه** بر جعل منصب قضا برای مجتهد متجزی دلالت نمی‌کند.

توضیح مطلب: می‌فرمایند در مشهوره **ابی خدیجه** عبارت این است «**یعلم شیئا من قضایانا**»، در (من) جاره در اینجا دو احتمال است، یا بیانیه است مثل «**فاجتنبوا الرجس من الاوثان**». و یا (من) تبعیضیه است:

احتمال اول: اگر (من) بیانیه باشد، «**یعلم شیئا من قضایانا**»، یعنی منصب قضا جعل شده است برای کسی که بداند شی‌ای را، که آن شی بیان از قضایا و احکام ماست، چه کسی عالم به مجموعه قضایا و احکام ماست؟ مجتهد مطلق است، اگر (من) بیانیه باشد، مشهوره دلالت می‌کند منصب قضا از آن مجتهد مطلق است. بداند شی‌ای را که آن شی بیان از قضایا و احکام ما اهل بیت علیهم السلام است. چه کسی عالم به جمیع احکام ما اهل بیت علیهم السلام است؟ مجتهد مطلق، ولی می‌فرمایند اینجا (من) جاره بگوییم بیانیه است خلاف ظاهر است، ایشان می‌فرمایند در (من) بیانیه تطابق بین بیان و مبین لازم است، ما قبل (من) بیانیه که با ما بعد بیانیه بیان می‌شود ابهامش برطرف می‌شود مبین و مبین باید با هم تطابق داشته باشند و اینجا ندارند. قبل از (من) بیانیه شیئا است، مفرد نکره، بعد از (من) بیانیه جمع مضاف است، اگر (من) بیانیه بود، عبارت باید اینگونه گفته می‌شد «**یعلم اشیائنا**» که آن اشیاء بیان از احکام ما اهل بیت علیهم السلام است، پس از اینکه نگفته اشیاء و مفرد نکره آورده است تطابق نیست پس (من) بیانیه نیست.

احتمال دوم: (من) تبعیضیه باشد، یعنی ظاهر عبارت این است که منصب قضا برای کسی جعل شده است که بداند یکی قسمتی از احکام ما را، می‌فرمایند ظاهر این است که (من) تبعیضیه است ولی با این وجود مشهوره شامل مجتهد متجزی نمی‌شود و فقط مجتهد مطلق است که «**یعلم شیئا من قضایانا**». **محقق خوئی** دو نکته را ضمیمه می‌کنند و نتیجه می‌گیرند.

نکته اول: کلمه شی‌اگر چه مطلق است و شامل کثیر هم می‌شود و شامل قلیل هم می‌شود به یک دانه گندم هم شی‌می‌گویند، ولی محدوده شی‌را آن جمله مابعدش تعیین می‌کند، مثلا اگر کسی گفت «**اکلت من قرص الخبز**»، از این قرص نان یک قسمتی خوردم، (من) تبعیضیه، ظهورش این است که یک یا دو یا سه لقمه، اگر کسی در مورد زمین ۵۰۰ هکتاری گفت «**اشتريت من هذه الارض**» از این زمین خریدم یعنی نه یک متر یا دو متر نه صد متر بلکه یعنی دو یا سه یا پنج هکتار از آن خریدم، بنابراین هر چند شی‌بر قلیل و کثیر صدق می‌کند ولی محدوده شی‌را از آن جمله بعدش متوجه می‌شویم.

نکته دوم: شکی نیست در اینکه ما عقیده داریم که علوم اهل بیت علیهم السلام که علم لدنی است قابل تحدید نیست، میلیونها و میلیاردها دانش اهل بیت علیهم السلام معروف است، در **التنقیح العروه** ص ۲۳۲ می‌فرمایند علوم اهل بیت علیهم السلام به حدی زیاد است که معروف است که **صاحب جواهر** در وقت احتضارش صدائی به گوشش رسید که این مرد «**یعلم شیئا من علم جعفر بن محمد**»، **صاحب جواهری** که دریای علوم است و هزاران مسأله را در **جواهر الکلام** از نظر حکم بررسی کرده است، تازه به او گفته می‌شود شیئا از علوم امام صادق علیه السلام را می‌داند.

(دکتر حامد حنفی داود عالم بسیار دقیقی است هم در زبان شناسی و هم در علوم اسلامی، کتابی دارد نظرات فی الکتب الخالده، تقریضهایی که بر بعضی از کتب شیعه نوشته است در این کتاب جمع کرده است، کتاب جالبی است، اولین توجهش که بعد سبب شده به افکار علمای شیعه نزدیک شود، می گوید حدود بیست سال در تشریع اسلامی مطالعه می کردم به هر بحثی که می رسیدم رد پای یک نفر را می دیدم و آن سلیل بن سلسله جعفر بن محمد صادق است و بعد آرزو می کند جعفر بن محمد امام العلماء الربانین و اول المبعوثین من المجددین».)

محقق خوئی می فرماید به **صاحب جواهر** گفته شد که یک قسمتی از علوم امام صادق علیه السلام را دارد.

محقق خوئی بعد از ضمیمه این دو نکته اینگونه نتیجه می گیرند که می فرمایند در روایت «**یعلم شیئا من قضایانا**» (من) تبعیضیه است، ظاهرش این است که منصب قضا جعل شده برای کسی که چیزی از احکام ما را بداند ولی احکام شرعی در نزد ائمه علیهم السلام آنقدر زیاد است که کسی می تواند ادعا کند که «**شیئا من قضایانا**» را می داند که حداقل چند ده هزار از احکام شرعی را بلد باشد لذا بر مجتهد متجزی صدق نمی کند «**یعلم شیئا من قضایانا**» لذا در **التنقیح فی شرح العروه** ایشان می فرمایند مشهوره و مقبوله **عمر بن حنظله** از نظر موضوع با هم مطابق هستند و هر دو با هم یکی هستند و موضوع مجتهد مطلق است. بنابراین نتیجه می گیرند برای مجتهد متجزی منصب قضا جعل نشده است، منصب قضا برای مجتهد مطلق جعل شده است.^۲

عرض می کنیم که نسبت به این بیان **محقق خوئی** **اولا:** در مشهوره **ابی خدیجه** قبلا هم اشاره کردیم، یک نقل دیگری هم هست، و آن نقل این است «**یعلم شیئا من قضائنا**»، چیزی از احکام مرتبط قضا را بلد باشد، طبق این نسخه چه می گوید؟ اگر کسی همه احکام قضا را بلد بود و از ابواب دیگر بلد نبود مجتهد متجزی است، بخشی از احکام قضا را هم بلد باشد، مجتهد متجزی است، طبق این نسخه چه می فرمایید؟

ثانیا: اینکه **محقق خوئی** ادعا کردند که شیء اگر تعلق بگیرد به کثیر، دلالت بر کثرت می کند، چون احکام ما فراوان است شیئا هم یعنی آن هم خیلی گسترده، این اول کلام است، شما در همین عبارت ببینید آیا عرف بین اینها تفاوت نمی بیند؟ گفته شود «**یعلم اکثر احکامنا**»، «**یعلم کثیرا من احکامنا**»، «**یعلم شیئا من احکامنا**»، بسیار خوب متعلق گسترده، ولی چه کسی گفته است اگر «**یعلم شیئا من احکامنا**» متعلق گسترده بود، شیئا هم یعنی گسترده؟ این اول کلام است. شاهدش هم این است که عرف بین این سه عنوان فرق می گذارد. لذا روشن است که موضوع در مقبوله و مشهوره یکی نیست، چگونه شما آنها را با هم تطابق می دهید؟ «**من عرف احکامنا، نظر فی حلالنا و حرامنا**» این یک عنوان است، «**یعلم شیئا من احکامنا**» عنوان دیگر است. با تمحل اینها را تطبیق بدهید و بگویید مقصود هر دو یعنی مجتهد مطلق، لذا با این تمحلات شما نمی توانید بگویید که موضوع این دو دلیل یکی است و هیچ کدام شامل مجتهد متجزی نمی شود.

اینجا مطلبی را از **محقق حکیم** باید اشاره کنیم، در مقابل **محقق خوئی**، **محقق حکیم** در **مستمسک العروه** قبول دارند که منصب قضا برای مجتهد متجزی جعل شده است، نهایت یک مشکل را باید حل کنند و آن مشکل تنافی بین مشهوره و مقبوله است، جالب این است که **محقق خوئی** سند مقبوله را قبول ندارند لذا او را در نسبت سنجی ملاحظه نمی کنند، ولی **محقق حکیم** سند مقبوله را قبول دارند، مقبوله می گوید منصب قضا برای کسی جعل شده است که «**عرف احکامنا**» که مجتهد مطلق

۲ - التنقیح فی شرح العروه الوثقی؛ الاجتهاد والتقليد، ص: ۲۳۲: «و قد یقال: - كما قيل- إن الظاهر من كلمة «من» و إن كان هو التبعية بل لا یصح أن تكون بیانیه فی الروایة، لأن المتعین حینئذ ان یقال: أشياء من قضایانا. للزوم التطابق بین المبین و البیان، إلا أن مدخولها و هو قضایانا بمعنی أحكامهم و علومهم بما أنه أمر کثیر بل أمور غیر متناهیه بالإضافة إلى البشر، فلا مناص من أن یكون الشيء من تلك الأمور أيضا کثیرا فی نفسه، و إن كان قليلا بالإضافة إلى أحكامهم، و من هنا لا یصح أن یقال: القطرة شيء من البحر أو أن من ملك فلسا واحدا أن عنده شیئا من المال. و المعروف عن صاحب الجواهر «قده» أنه قيل له- عند احتضاره و انكشاف الغطاء عنه-: عنده شيء من علم جعفر- ع- مع أنه «قده» من أكابر الفقهاء و إعلامهم إذا الحسنه و المقبولة متطابقتان فی الدلالة على أن القاضي لا بد أن یكون عارفا بجملة معتد بها من الأحكام، و هذا غیر متحقق فی المجتهد المتجزی الذي استتبط مسألة أو مسألتین و نحوهما».

است، مشهوره می‌گوید «یعلم شیئاً من قضایانا» یا «یعلم شیئاً من قضائنا» که ظاهرش مجتهد متجزی است در رفع تنافی بین مقبوله و مشهوره **محقق حکیم** یک بحثی دارند که مطلب ایشان و جمع بندی بحث خواهد آمد.^۳

^۳ - مستمسک العروة الوثقی، ج ۱، ص: ۴۴: «و کذا مشهورة أبي خديجة عن الصادق (ع): «إياكم أن يحاكم بعضكم بعضاً إلى أهل الجور، و لكن انظروا إلى رجل منكم يعلم شيئاً من قضائنا (قضایانا خ ل) فاجعلوه بينكم فأني قد جعلته قاضياً فتحاكموا إليه». و سندها لا يخلو من اعتبار. و كونها في القضاء لا يمنع من الاستدلال بها في المقام، لأن منصب القضاء منصب للفتوى و لا عكس، فما دل على عدم اعتبار شيء في القاضي يدل على عدم اعتباره في المفتي. و دعوى: أن ما يعلم من المعصوم ليس من الاجتهاد، و لم يكونوا يحتاجون في تلك الأزمنة إلى الاجتهاد. كما ترى! و لا سيما و ان ذلك يمنع من التمسك بالنصوص على نفوذ القضاء، لاشتراك الجميع في الاشكال المذكور. و مثلها في الاشكال دعوى معارضتها بمقبولة عمر بن حنظلة: «سألت أبا عبد الله (ع) عن رجلين من أصحابنا بينهما منازعة في دين أو ميراث .. (إلى أن قال): قال (ع) ينظران من كان منكم ممن قد روى حديثنا و نظر في حلالنا و حرامنا و عرف أحكامنا فليرضوا به حكماً فأني قد جعلته عليكم حاكماً ..» لظهور قوله (ع): «حلالنا و حرامنا .. و أحكامنا» في العموم. وجه الاشكال: أن قوله (ع): «روى حديثنا» ليس المراد منه كل حديث لهم (ع) فان ذلك مقطوع بخلافه، لتعذر ذلك، و لا سيما في زمان صدور الرواية، فيمتنع أخذه شرطاً في القضاء، فيتعين أن يكون المراد أحاديثهم عليهم السلام في الجملة، فيكون المراد من قوله (ع): «و نظر في حلالنا و حرامنا» أنه نظر في الحلال و الحرام اللذين تضمنتهما الأحاديث التي رواها، لا عموم الحلال و الحرام، و كذلك المراد من أحكامهم (ع) يعني: الأحكام التي عرفها بعد النظر في الحلال و الحرام اللذين تضمنتهما الأحاديث، فيتعين أن يكون المراد بعض الاحكام لا جميعها. مضافاً إلى الإجماع على عدم اعتبار رواية جميع أحاديثهم و لا النظر في جميع حلالهم و حرامهم، حتى من القائلين باعتبار الاجتهاد المطلق لاجتزائهم بالنظر في الجملة. فيتعين حمل الحديث و الحلال و الحرام على الجنس الصادق على البعض و هكذا الحال في معرفة أحكامهم. و حمل المعرفة على الملكة كما يدعيه القائلون باعتبار الاجتهاد المطلق- مع أنه خلاف ظاهر المعرفة- تفكيك بين فقرات الرواية، بإباه سياقها. فلاحظ و تأمل. و لو أغمضنا النظر عن ذلك كله فلا أقل من عدم صلاحية المقبولة لمعارضة رواية أبي خديجة، لإمكان حملها على ما لا ينافيها عرفاً، فيتعين في مقام الجمع العرفي بينهما، و يكون العمل على ظاهر رواية أبي خديجة بلا مانع».